



اتوپیاهای دور دراز

دوران و محافظه کاران
شخصی و مشهور

دکتر حسین آبادیان

واقع امر این است که اندیشه های پرک دفاعی است فلسفی است از محافظه کاری. سلسله همیشه برگ تصویر جهان بود آن چنان که هسته نه آن چنان که بر خرمی آسمان ها آرزوی من کنند.

به همین - جاق جرمی بنتام (۱۸۳۳-۱۷۷۸) هم یک محافظه کار تجربی مشرب بود در زمه ای که انقلاب فرقه و وقوع یافت در انگلستان عدای بر این بلور بودند که حقوق طبیعی به منزله چک سفیدی است که با برافشان هر گونه نظام سیاسی توده های مردم می نهند خلاء قدرت را پر کنند لازم بود نظامی جدید برای اصلاحات در نظر گرفته شود. این نظام باید با اندیشه های راکوین ها تفاوت و تمایز می داشت در این زمان بود که آموزه فایده مندی بنتام نقش ایندولوزی محافظه کاری انگلستان را عهده دار شد. البته از قوانین سنتی انگلستان افتقاد کرده اما در واقع نوک تیز انتقالات او متوجه طبقاتی بود که به طور مستقیم آن قوانین در جهت حفظ منافعشان وضع شده بود یعنی طبقه زمیندار. پس محافظه کاری از رومآ به معنی حمایت از فئودالیسم نیست آن گونه که برخی مشروطه خواهان ایران تصور می کردند. دیگر اقدام مهم بنتام توجه نمودن به صلحکار قانون به جای برشمایی منشاء آن بود و نیز به جای توجه به پیشینه قانون به پیمانان آن پرداختن. او این راه هم در نظریه سیاسی و قانونگذاری و هم در عمل سیاسی تغییراتی گسترده به وجود آورد محور اندیشه های بنتام اصل فایده مندی بود به نظر او فایده قانون معطوف است به سعادت مردم. در این زمینه باید اصل فایده مندی عمومی را معنای عمل بماند به نظر او معیار فرد و لذت در امور اجتماعی رعایت قوانین است معین این امر ضمانت اجرای قوانین خوانده می شود. اما باید به هوش بود که قوانین یک کشور لزوما برای کشور دیگر مفید نیست. تنده به همین دلیل در آن کشور ضمانت اجرایی و قدرت الزام آور ندارند. بنتام در مقام یک محافظه کار، مداخله وضع موجود به شمار می آید نیز او مداخله امنیت بود به علاوه از پیروان مشهور اقتصاد آزاد نقلی می گردید به نظر وی انسان آن قدر معقول هست تا امری باشد که آسایش او در تحلیل نهایی از راه تکمیل آسایش دیگران به دست می آید. او می گفت اعمال هر نسلی با محاسبات او مرتبط است. پس این انسان به حفظ وضع موجود کشیده می شود دلیل امر این است که مردم آرزو دارند چیزهایی را که اکنون در تسلک دارند همه نه داشته باشند. ناگهان می آید و در آرزو این آرزو برای انسان مردنک است. از طرف این اندیشه استماع اصلاح وسیع نهادهای موجود مستفاد می شد که اندیشه های است محافظه کارانه به دید بنتام دو چیز است که اهمیت بی یکان دارند: تأمین معاش و امنیت بدون امنیت برابری مساوی بیش نیست و بدون تأمین حداقل معاش و رفاه نعمت هم امری است دست نیافتنی پس بنتام یک پراگماتیست تمام عیار بود این ویژگی در سیاسی باقتل بودن به اصولی ثابت و معین در تصمیم گیری سیاسی تقار دارد. به نظر او مفید بوسه و به عبارتی خوب بودن معیار قضاوت در مورد حسن و قبح هر چیز حتی قوانین است همین دید گامها باعث شدند تا مارکس با کام گرفتن تمایزی از دوست خود هایتزیش هاینه او را هاینه ای بر خور دراز از حماقت بورژوازی نامند.

بر اساس احترام به حق مالکیت بود که بنتام متعرض اعلامیه حقوق بشر شد. او مفهوم هستی های فرضی را از دالام برام گرفت و توضیح داد حقوق بشر نیز یکی از این هستی ها است. هستی های فرضی عبارتی تند از اصطلاحاتی که ماهیت مابعدالطبیعی دارند و جامعه آن ها را ابداع کرده است. این هستی ها هیچ تصویر متناظری را در ذهن بر نمی انگیزند. به نظر بنتام حق فقط با اعلام آن وجود نمی یابد و حق چیزی نیست که طبیعت آن را به وجود آورده باشد. او اعلامیه حقوق بشر را امشی اصلاحات بی معنا دانست و می گفت

نشانند و باید همه چیز را از ابتدا شروع کنند مشکل مجمع ملی آن است که هیچ عرفی که مورد احترام باشد و بتواند آن را مهار کند و جلو خودسری آن را بگیرد. نلند آن به هیچ قانون اساسی ناپی پای بند نیستند و این قدرت را دارند که قانون اساسی را به هر نحوی که دلخواهشان است وضع نمایند و تغییر دهند جامعه و جهت اجتماعی مستلزم قیدنهان بر شهوات مردم است حتی حکومت در جامعه مدنی بر تمایلات نفسان ها هم نگاه می زند و آن ها را اسامان مند می سازد در اجتماع مدنی بر رفتار اسامها ضوابطی حاکم می شود و شهوات و لذت های آن ها تحت تقیاد و کنترل در می آید. مقصود هر قدرتی مهار کردن لذت های مشتت است و تحت تسلطه و قاعده فر آوردن آن ها. پس مقید ساختن آزادی به بعضی قیود خاص حفظ اصل آزادی است. تعریف و تعریف و تعریف و تعریف و تعریف و تعریف می یبندد و به عبارتی این تعریف نسبی است و موقتی. بنابر این مشکلات مربوط به آن ها را نمی توان بر اساس قواعد و ضوابط کلی و انتزاعی حل و فصل نمود. وی در تعریفی به اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته هم این نیست که شما حق فردی را نسبت به دسترسی داشتن به خوراک کافی و داروی مورد نیاز قبول داشته باشید مهم این است که راه و روش به دست آورین آن ها را به فرد بیاموزید. مردم سیاسی متکی است بر تجربه این تجربه هم یک شبه به دست نمی آید و محمول یک فرایند بسیار طولانی و آزمون و ازمای متعدد صواب و خطا است. بنابر این مردم سیاسی هر اندازه هم خردمند باشند و زیر که نباید بنیایی را ویران سازند که به اساسهای معقول مقاصد مشترک جامعه سیاسی را بر آورده می سازد حتی اگر بنیاد در بافت نظام سیاسی اصلاح با بازسازی صورت گیرد باید ملاک فایده مندی و مصلحت عمومی را معییار قرار داد و حداقل نمونه و انگارهای از این فایده مندی را در پیش دیدگان داشت و تازه در همین زمان هم باید با کمال حزم و احتیاط رفتار کرد اصلاح دولت لزوما با براندازی آن محقق نمی شود بلکه باید مثل یک پزشک که با کمال دلسوزی بیماری پدر خود را آن هم با احتیاط درمان می کند معایب دولت را با دلسوزی در همان کرد.

معمولا برای حل معایب دولت راه حل هایی در نظر گرفته می شود که با اقلی اقلی و یا نظریاتی راه افراطی اقدام مطلق و راه تقریبی حفظ آن به مثابه موجودیتی اصلاح نشده است. اما بین این دو افراط و تریط راه سوم هم وجود دارد در همین مرتبه است که بنتام در مقام یک سیاستمدار واقعی همیشه به این اندیشه است که چگونه می توان از مصالح موجود در کشور به بهترین نحو ممکن بهره برداری کند. هم باید متعادل به حفظ نهادهای معنی بود و هم در صدد یافتن راه حلی برای اصلاح آن ها اصلاح مستلزم وجود استمداد است و تعریف یک سیاستمدار و معیار قضاوت در بهره اوردن تلفیق هوشمندانه بین حفظ نهادهای موجود و اصلاح آن ها وظیفه یک سیاستمدار راستین است. حکومت خود کلامه وقتی ایجاد می شود که بدهد ما سطحی نگاشته شوند قوه فهم برای ایفای وظیفه وجود نداشته باشد و تمایلی منعط در زمینه میان بر زمین و بهر ممتد شدن از نسیهات کذب شکل گیرنده این است و از تشکیل حکومت های خود کلامه پیشرفت باید کند باشد اما معلوم در هر کلام باید نتایج به وقت ارزایی شوند زیرا کلمبیلی با شکست در نشستی گام روشنی بخش راه سیاستمدار فر گام دوم است. به همین مسایق آزادی باید با حکمت و قضاوت توأم باشد. در فقدان حکمت و فضیلت آزادی بر گیرترین شر ممکن است. حکومت به راستی از راه وقتی شکل می گیرد که عناصر و اجزای متضاد آزادی و تضاد در تمایز هایتز و معطوف به تأمل بنیادین و با وجود داشتن ذهنی هوشیار و جامع با هم تعامل یابند. این ها صفاتی است که در هر میزان مجموع مای فرگانه دیده نمی شود.

بنیاد محافظه کاری سیاسی و مبانی فلسفی آن را پیش از همه باید در آراء اندوندر برک جست. باین توضیح که برای محافظه کاری انگلیسی هیچ اصل ثابت و پایر جایی وجود ندارد. محافظه کاران انگلیسی گاهی در مقابل برسیترین ها و باقیام پیرایه نگران از کلیه مای کاتولیک حمایت می کردند اما در اواخر سده هجدهم آن ها رسماً از پروتستانتیسم حمایت می نمودند. اندوندر برک علیه استعمار مردم هند توسط حاکم کمپانی هند شرقی یعنی وارن هاستینگز اعتراض کرد و حتی او را به پای میز محاکمه کشید. نیز وی از انقلاب مردم آمریکا در جهت نیل به استقلال حمایت کرد و این جمله تاریخی را گفت که سیاستمدار واقعی کسی است که بداند کی و چگونه تسلیم شود و کی و چگونه کار خود را پیش ببرد.

اما بر خلاف انقلاب آمریکا برک به انقلاب فرانسه حمله می برد. علت امر شاید این بود که وی اولاً انقلاب آمریکا را انقلاب پلر هنگان و گرسنگان نمی دانست و بر این باور بود که آن را کسلی مثل خود نگانگی می هار هیری می کنند. ثباً هدف انقلاب آمریکا اصلاحات و جرح و تعدیل بود. حال آن که انقلاب فرانسه به مثابه نقشه ای جهت سلب مالکیت از نوکران به شمار می آمد. نکته این است که برک در مقام یک محافظه کار از اصلاحات حمایت می کرد و با انقلاب خصومت می ورزید. بی دلیل نبود که برک به حکومت تودما حمله می برد و می گفت دولت نباید اجازه دهد افراد حقیر به صورت فردی و یا جامعه به حکومت دست یابند. به سال ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه آغاز گشت چهاردهم ژوئیه آن سال مردم پاریس به سوی زندان پانسیون حمله بردند. اغلب اعضای حزب و یک از مستوف حکومت مطلقه فرانسه نیز از خرسندی کردند برک به سال ۱۷۹۰ علیه انقلاب فرانسه به پا خویشست و تلاش کرد بر علیه انقلاب فرانسه را نوشت. این کتاب خشم نامس بین یکی از الهام بخشندگان انقلاب آمریکا را برانگیخت و یک سال بعد از انتشار کتاب برک اثر خود را با عنوان حقوق بشر به سال ۱۷۹۱ نگاشت. برک به نکته های مهم اشاره دارد: موضوع و احوال هر جامعه ای به هر یک از اصول سیاسی رنگ و بویی متمایز می بخشد. به باور برک هیچ طرح معنی و سیاسی فی نفسه نه سودمند است و نه زیان آور بلکه این شرایط است که معیار سود و زیان را تعیین می نماید. ماهیت هر دیدگاهی به موقعیت و موقف آن نسبت به دیدگاه های دیگر وابسته است. به واقع هیچ دیدگاهی مطلقاً فقط خود آن دیدگاهیست هیچ حکومتی فی نفسه نه خوب است و نه بد ماهیت هر حکومت است که خوبی و بدی آن را تعیین می نماید.

در مورد آزادی یک ملت وقتی می توان به دلوری نشست که شور و احساس فرو نشاند و در پای مواج انسانی از تلاطم افکنده باشد معیار برک در مورد آزادی و مواهب نفسی از آن تطبیق و تلفیق آن آزادی با حاکمیت ملی، نظم قشون اخلاقی و مذهب احترام به حق مالکیت بر فراری صلح و نظم و تطبیق آن با ادب و رسوم مدنی و اجتماعی است. این گوهر محافظه کاری اندوندر برک است. به نظر او آزادی فقط با این معیار هست که می باید و حوام می آورد و منشاء خیر خواهد بود. در غیر این صورت چیزی جز شر از آن نخواهد زاید برک می گفت آزادی حق انجام آن چیزی است که دلخواه یک شهروند است. اما باید دید این دلخواه چیست. پس به هر چه دلخواه فردی باشد نمی توان با نظر احترام نگریست و باید آن را با معیارهای پیش گفته منطبق ساخت.

به نظر او انقلاب فرانسه از این حیث محکوم است که سران آن با تحقیر چیرهایی بود که به خود فرسوی ها تلقی داشت. فرانسوی ها چنان رفتار می کنند که گویی هرگز در اجتماع مدنی قلب ریزی



استناد واضحین این اعلامیه به حق ملییتی است حال آنکه بدون تردید طبیعت در شکل دادن به مفهومی به نام حق هیچ گونه نقشی نداشته است در دنیای واقعی قوتونگذار بر خیزش و رفتار و اعمال و کردار را نهی و منع می کند از این طریق است که حقوق شکل می گیرد به نظر بدینام اگر کسی می خواهد حقی را توضیح دهد باید به عملی توجه داشته باشد که در شرایط مورد نظر، نقض آن، حتی به شمار می رود وقتی قانون عملی را منع می کند حقی را ایجاد می نماید پس وقتی قانون در یک طرف برای کسی یا طبقه ای حتی در نظر می گیرد در طرف دیگر وظیفه و تعهدی را تحمیل می کند.

این هارنوس کالی اندیشه محافظه کاری بود در انگلستان که تقسیم بندی سیاسی آن کشور فکری برای مشروعیت خواهان ایران به شمار می رفت نخستین باری که در ایران از تقسیم بندی جناح های سیاسی سخن به میان آمد در دوره دوم مشروطه بود کسانی که تلاش کردند تا جناح های سیاسی کشور را در جایگاه خاص خود نشانند عمدتاً در صفوف حزب دمکرات ایران قرار داشتند مهم ترین اعضای این گروه که گرایش های چپ متأثر از سوسیال دمکراسی آلمان و یا جریان های منشویکی روسیه داشتند در نامگذاری جریان های سیاسی این مقطع تاریخی نقشی در خور توجه داشتند بر وجهی که گرایش های سوسیال دمکراسی آلمان از لحاظ فلسفه و باورهای آنترناسیونال اول یعنی برتشانین و کتوتسکی مستقیماً مرتبط مردی بود از ارمنه فقط از به نام آرشاوی چلنگریان در کنار او از روسی دیگری باید نام برده که پیشتر گرایش هایی از این دست داشت و اینک به حزب دمکرات ملحق شده بود این فرد تیکران ترهاکوبیان نام داشت که با نام مستعار «تخرویش» در روزنامه ایران نوآرگان دمکرات ها، مقاله می نوشت از سوی محمدامین رسول زاده ناسیونالیستی دو آتش بود که آن زمان در پوشش گرایش های منشویکی به فعالیت سیاسی مشغول بود رسول زاده از پاکو به ایران آمده بود همان طور که هاکوبیان و چلنگریان از ارمنی بودند هاکوبیان از ارمنه ایران بود و چلنگریان از ارمنه مقیم قفقاز که سال های متعددی عمر خود را در اروپا سپری کرده و با این تئوری های آن سرزمین آشنایی داشت اینان برای نخستین بار واژه «محافظه کاری» را وارد فرهنگ سیاسی زبان فارسی کردند در این زمینه سر فرارویکر دیونانولویک داشتند و میانی فاشیستی جنبش محافظه کاری را هرگز نکند.

رسول زاده به قول خودش را که «یونانها را به ترجمین راهمان مستبدین می داند» که از منافع اشرافی گذشته خود دفاع می کند و دشمن مشروطه هستند رسول زاده بر این باور بود که هر چه کهنه و قدیمی است هفتای اصول تمدن و علم است او بر این باور بود مسکن کهن و اصول تعلیم و تربیت قدیم، معیار اصل ترقی و تکامل است و کسانی که به این تربیت باور دارند از دید او «محافظه کاران» نام می گرفتند او می نوشت «محافظه کاران بر آنلیه عادات و رسوم کهن اتکامی کنند دیگر این که آن ها بسیاری از موازین و معیارهای مشروطه را در ایران غیر قابل اجرا دانسته و می گویند هنر ایران هنوز وقت آن نرسیده باید سالها در نظر شد تا موفق بدان گردید» این باور ها متعلق بود به اعتدالیون به همین دلیل رسول زاده نوشت اعتدالیون ممکن است به تریبی از عقاید یادشده باشد که به نظر او محافظه کاری خوانده می شد گر چندگان حزب از سویی به چپایی دین و سیاست باور داشتند اما از سوی دیگر همان ها در جای دیگری مسلک خود را موافق اساس اسلام می خواندند.

بار دیگری که از لغت محافظه کار در دوره مشروطه ذکر می عمل آمده زمانی بود که ناصرالملک نایب السلطنه مع سر کرده اکثریت و اقلیت پارلمانی شکل گرفت و بر اساس آن ها حزب سیاسی به وجود آمدند در این زمان بار هم رسول زاده علی رغم این که می گفت انقلابی نیست منشاء تشکیل حزب سیاسی را اختلاف پایگاه طبقاتی عنوان کرد و خاطر نشان نمود هر حزب سیاسی به دنبال دست یافتن به قدرت سیاسی به منظور حفظ منافع خویش است در نقطه مقابل اعتدالی ها بر این باور بودند که احزاب سیاسی در ایران بیشتر منشاء فردی دارند این احزاب بیشتر به دنبال مفتوح ساختن احزاب هستند و تلاش آن ها معطوف به تخریب رژیم است هر خلاف حزب که احزاب بزرگ نام دهنده منویات اجتماعی مردم هستند و در

عین حال مبانی فلسفی خاصی هم در پشت تأسیس هر حزب وجود دارد احزاب در ایران نه تنها هیچ نشانی از اندیشه یا خود همراه ندارند بلکه به کلی شخصی و فردی هستند به نظر نویسنده گمنام اعتدالی مورد نظر ما در غرب دو فرقه سیاسی به واقع «دو پارتنی فلسفی» وجود دارند. شاهد مثال او احزاب توری و ویگ در انگلستان احزاب دمکرات و جمهوری خواه در آمریکا و احزاب مشروطه خواه و جمهوری خواه و سوسیالیست در فرانسه اند نویسنده آورده است که حزب دمکرات آمریکا به گمان او حقوق اقتدار فرودست اجتماعی را فراموش نمی کند حال آن که حزب جمهوری خواه مدافع «غنیاء صاحبان ثروت و کسبای ها» است نویسنده نتیجه گرفته بود با این وصف تکلیف احزاب در غرب مشخص است و معلوم است که آن ها می خواهند مردم را به چه سمت و سویی بکشند اما در ایران آن چه شنیده می شود همه حرف است و پس بالاتر این که در ایران همیشه سخن از وجود خلق است و عزل و استعفاءه تا توجه به مصالح عمومی کشور.

دمکرات ها اعتدالی و «کنسرواتوار و آریستوکرات» را هم معنا می دانستند زیرا اینان معتقدند اعتدال یعنی حفظ حقوق اعیان و اشراف از یک طرف و قرار دادن اقتدار فرودست در موضع فعلی آنان از طرف دیگر معلوم نیست نویسنده این استدلال را از کجا آورده است زیرا محافظه کاران نه مخالف مشروطه بودند و نه از تجلی نکته این است که دمکرات ها لبرال ها و سوسیالیست ها را یک دسته قلمداد می کردند و هر دو را به قول خودشان مخالف رنجبران می دانستند هم اینان از سوی دیگر از گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران دفاع می کردند و بر این باور بودند که اندام ایران در نظام سرمایه داری جهانی راه را برای تأسیس نهادهای مرفه هموار می سازد غافل از این که بخشی از همان محافظه کاران مورد نظر آنان سکولار آره نهادهای نظام سرمایه داری را به دست دارند مثلاً به نظر درویش سرمایه داری «تولید فکری حریت برپورانه می کند و در کنار گذار از فئودالیسم هر چه را که نه است نابود می سازد در همین راستا نظر به برادر دیگر حزب دمکرات یعنی رسول زاده می گفت برخی ایرانیان در زمینه اخذ دستورهای تمدن جدید بشری هیچ مانعی نیست فقط باید تقلید کرد وی تمدن جدید را «یک دوری یلو پخته حاضر» می دانست که فقط باید «قبول خوردن آن را بماندیم و این زحمت را بر خود هموار نماییم».

در نقطه مقابل این دیدگاهها حزب اعتدالی قرار داشت آنان به تفاوت ها و تمایزات سیاسی اجتماعی و فرهنگی مردم ایران از غرب توجه داشتند می گفتند در طرح مسائل مسلکی باید «اعتدالی» عمل کرد و روش «هیپ و فاشی» را معطوف نظر قرار داد این گروه نیز به تجدید راه به صورت ناگهانی مجال می دانستند و می گفتند باید اساس فنیوم را مبنایی برای ایجاد اساس جدید قرار داد زیرا امکان هر لاحق در ذیل نفس سابق قرار داد طبق این دیدگاه نباید هر چه را که قدیمی است یک سر به پاند چنان چه معیار حسن و قبح نظریات و دیدگاهها قدیم و جدید بودن آن نیست سده بلکه باید نگرینت که چگونه می توان طبق الزامات تاریخی ایران اساس کهنه را مبدل به پایه های برای تأسیس نظام جدید فکری و سیاسی نمود. خلاصت اگر تصور شود این عده طبق تعاریف سیاسی غرب محافظه کار بودند ویرا محافظه کاران به ویژه در انگلستان با پدیده ای اختزاعی به نام حقوق بشر ضدیت می ورزیدند و کسانی مثل برک و بنام بر این باور بودند که حقوق بشر امری است اختزاعی که هیچ مایه از آن خارجی ندارد و تصور آن هیچ تصدیقی را به دنبال ندارد و در زمره هستی های فرضی است که هیچ وجه متافیزیکی را در ذهن ایجاد نمی کند اما اعتدالی های ایران در دوره مشروطه به پدیده ای به نام حقوق بشر باور داشتند لیکن معتقد بودند این حقوق بسته به شرایط تاریخی ایران یا حقوق مشابه در متلا فرانسه تفاوت دارد. کما این که معیار آزادی در منظومه فکری ایلی به عدم تصادم آن با آزادی دیگران ارتباط می یافت از سوی دیگر نمی توان این عده را سلطنت طلب به مفهومی که مثلاً بار هم در فرقه رایج بود تلقی کرد سلطنت طلب در تداول فرآه سوی آن قائل بود به حق الهی شاهان بود از نسل بوربون ها یا حاکمان اورالتان به همین دلیل بعدها در جریان تحولات سال ۱۸۴۸ به بعد دو گروه سلطنت طلب در فرانسه ظهور کردند که به

از تمیست و او را لقبیست مشهور شدند گروه نخست به مشروعبیت سلطنت در خاندان بوربون ها باور داشتند و گروه دوم به مشروعبیت سلطنت دو کارائتن در مقابل اینان جمهوری خواهان قرار داشتند که در حزب نظم جمع آمده بودند و نیز بر اینان باید سوسیالیست ها را افزود که هم گروه های ایرانی به رهبری آگوست بلانکی در بین آنان دیده می شدند و هم سوسیالیست های میانی

مثل نوبی بلان اگر سلطنت طلبان را گروهی محافظه کار بداندیم در ایران چنین تقسیم بندی به هیچ وجه منالوجوه وجود خارجی نداشته زیرا نقطه عزیمت اعتدالی ها نه دفاع از اشرافیت قاجار بود و نه حمایت از نظام کهن سلطنت اگر غیر از این بود اینان از مقوله ای به نام آزادی حمایت نمی کردند بر حق آزادی انتخاب مهر بهائیان می زدند و از حقوق تریخی سلسله مراتبی ارائه می نمودند و فنی اعتدالیون بر «چتماعی بودن» حکومت تأکید می کردند به واقع صف خود را اشکال از نظریات فایده گراییه جرمی بنتام جدا می ساختند زیرا اینان حق جامعه را مقدم بر حق فرد قلمداد می کردند مهم تر این که اینان «صدی له سور جمهوری» را وظیفه مردم سیاسی می دانستند نه حق اید بالاتر این که بر حق عمومی انتخابات تأکید می ورزیدند حال آن که حتی در انگلستان

که قرن ها سابقه مشاجرات و میاحث سیاسی داشت تا اواخر قرن نوزدهم انتخابات عمومی نبود بلکه طبق قوانین آن جا اکثریت حتی مردان از این حق محروم بودند زنان هم بعد از جنگ اول جهانی حق رای به دست آوردند.

مخالفت با «تخصیصات و امتیازات» وجه مشخصه این حزب در دوره مشروطه بود دیگر این که تعلیم و تربیت برای این حزب اهمیت در چه اول داشت و به همین دلیل حداقل در مقام نظر می گفتند نباید تحصیلات تحت اشباع کار کردن قرار گیرد و اگر مشاهده شود که کار مانع تحصیلات ابتدایی یک فرد است باید به وسائل مقتضی از آن جلوگیری کرد سعادت کار را باید محدود ساخت و برای تولید ثل و جلوگیری از نکات سرمایه در دست یک فرد ضرر کندهای سهلی ایجاد کرد این وجه از اندیشه های اعتدالی ها در حور توجه بوده به یاد داشته باشم که در انگلستان بعد از قرن ها مشاجرات فکری و سیاسی بود که نظریات و نظریات آنها را با هم می زدند و مستندیکهاش کل گرفت و جنبش های «دیکتاتورستی محور» نماینده های احزابی مثل حزب کارگر شد سبزه به یاد داشته باشیم که طرح امانت شها را توسط آلدوس هاک سلی که طبق آن انسان ها از دوره طفولیت طعم بر خور داری از نعمت عمومی را می چیدند و با تأسیس لیوهار بومی دیوید اوئن در ایالت ایندیانا ای آمریکا که در صدد استقرار جامعه ای آرمانی در جهت تحقق عدالت اجتماعی بود در دهه سوم قرن نوزدهم میلادی و بعد از زده و خوردهای فکری عده در مورد بهترین شیوه تبدیل نظام سرمایه داری ایجاد شد در این راه عده ای از اشراف هم از طرح او ش حمایت کردند به عبارت بهتر نمی توان به طور دقیق این گروه یعنی اعتدالی ها را متناسب به فلان مسلک سیاسی کرده زیرا بسیار و اساس اندیشه آنان مبتنی بود بر تأسیس نظامی سیاسی و سامانی فکری که بر مقتضیات فرهنگی و اجتماعی ایران استوار بود.

اگر ویشه محافظه کاری به ختی بر بنیاد را در نظام فئودالی و اشرافیت بر خاسته از آن بداندیم حزب اعتدالی به هیچ وجه برخلاف تصور کسانی مثل رسول زاده حزبی محافظه کار به شمار نمی رند اینان انقلابی نظام اشرافی و آریستوکراسی بر بنیاد را بر ایران به حیار ذهنی و دور از واقع می داند ستنده زیرا به درستی بر این نکته تأکید می کردند که در ایران «حق ثابت و معبد» برای هیچ طبقه ای در نظر گرفته نشده و طبق احکام اسلامی هیچ گروهی به دلیل تمکن و ثروت بر گروه دیگر رجحان و برتری ندارد. مضامین که ظهور و سقوط نظام های سیاسی ایران مبتنی بوده است بر ولایت های ایلی و عشیره ای در مقطعی از تاریخ ایران ایلی ش عروس می کرد و

در عصر مشروطه
محافظه کاری و
ارتجاع قرینه تلقی
می شدند این امر
نشان از آن داشت که
هیچ خطا چنان کنندای
بین ارتجاع و
محافظه کاری وجود
ندارد حال آن که
ارتجاعی و انقلابی و
محافظه کار در تداول
غریبی آن تعاریفی
مشخص داشتند

تاریخ
۶۱





ایل دیگر را سرنگون می ساخت و نظام سلطنتی تشکیل می داد. بدیهی است که لولایین نظام سلطنتی با نظام آرماتی سلطنت ایران پیش از اسلام متفاد بود و ثانیاً همین نظامهای سلطنتی هم معلوم نداشتند و بر همین سرفوط می کردند. اساساً در ایران نظام سلطنت به مفهوم آرماتی آن وجود خارجی نداشت تا در اطراف آن اثر تجزیه شکل گیرد و یا این که همان نظام سلطنت هم به اثرات قدرت خود وقوف نداشت پس بر خلاف مثلاً انگلستان که سلطنت حداقل یکی از محورهای وحدت ملی به شکل می رفت و دفاع از سلطنت نه تنها حمایت از انفرادیت بلکه دفاع از مصالح کشور تاقی می گردید در ایران عصر مشروطه چنین چیزی وجود خارجی نداشت.

در ایران عصر مشروطه محافظه کاری و ارتجاع قرنیه هم تاقی می شدند به همین علت ارتجاع خویش را و آن روی دیگر مسکه که تاریخی محافظه کاری عنوان می کردند این امر نشان از آن داشت که در نظر اینان هیچ خط چندگانه ای بین ارتجاع و محافظه کاری وجود ندارد. حال آن که در تجزیه و تحلیل و محافظه کار در مقابل فریسی آن تعلیمی مشخص نداشتند اگر در روسیه از ارتجاع استواییین بعد از تحولات ۱۹۰۸ میلادی و انحلال دوما دولتی سخن به میان می آمد برای آن بود که وی آشکار از الزامات حکومت مشروطه رویگردان شد و در صدد تحکیم پایه های دیکتاتوری تزار نیکیای دوم برآمد. یا اگر در انگلستان حزب ویک در مقابل با انقلابات جورج سوم حتی از مشارکت در پارلمان اجتناب ورزید برای آن بود که وی همزمان با سرکوب انقلاب امریکه تلاش داشت پارلمان را محدود سازد و به قول برکه مردان خود را به قدرت رساند و پارلمان را تاقی از اراده خویش سازد. در فرانسه هم با وجود وقوع انقلاب ۱۷۸۹ باز گشت سلطنت در سال ۱۸۳۰ در خانواده دوک اورلئان حرکتی قهقرایی به شکل می رفت به همین علت در انقلاب ۱۸۴۸ باز دیگر تلاش شد قدرت به مردم باز گردانده شود. احیای سلطنت در فرانسه بعد از انقلاب حرکتی از تجزیه و تعلق می شد همانطور که قدرت یافتن لویی بناپارت حرکتی قهقرایی دانسته می شد و مارکس از آن به عنوان استمرار لومین پروتئول را بر فراز جامعه بورژوازی فرانسه یاد می کرد اما در ایران وضعیت چنین نبود هیچ کدام از مشروطه طلبین میانه رو از بازگشت سلطنت محمدعلی شانه حمایت نمی کردند و اساساً ما در این زمان در آرایش نیروهای سیاسی ایران حرکتی به نام طلب سلطنت پیشین وجود خارجی نداشت. دموکراتهای همیشه می خواستند این سلسله یکننده آنان از آن جا که وجه همت خود را تقلید قرار داده بودند از قد پیشین در باب سازمان سیاسی ایران خود نداری می ورزیدند به همین دلیل میانه روی را محافظه کاری معنی می کردند و چون گروه اکتیویستهای روه به خود را میانه روی نامیدند تصور می شد که اینان هم مثل همان گروه هستند نکته این است که اعتدال هم معنی با بیاضی و اعمال دانسته می شد.

اعتدالیها همیشه بحرف در تعریف و ابیح از مسلکهای سیاسی را تقلید بدون وجه دموکراتها و نظریه پردازان آن از احزاب سیاسی غرب می خاندند. اینان می گفتند طبق نظرات این نظریه پردازان چون در همه جای دنیا در حزب وجود دارد که یکی متعلق طبقات فرو دست است و دیگری متعلق وضع موجود پس حریف تلاش دارد همان را به ایران هم تاقی دهد. گفته می شد اینان توجه ندارند آریستوکراسی و دموکراسی قواعد و الزامات خاص خود را دارند و نباید بدون توجه به الزامات ذهنی و عینی تشکیل احزاب سیاسی در قریه طوری و نمود کرد که گویا بین اوضاع و احوال ایران و اروپا هیچ تمایزی وجود ندارد و به قول آنان روح فرانسه و انگلیس در ایران حلول کرده است.

در دوره بعد از مشروطه هم گرچه تعلیمی از مصالح ملی و حکومت دموکراسی گرفته شد اما واقعیت امر این است که باز هم این سخنان در فضای بحرانی و هیاهوهای عده گمشده سواکی نمی یافت و دیگر این که صاحبان این سخنان بسته به شرایط و اوضاع و احوال سخنان خود را تغییر می دادند یکی از این مباحث مربوط بود به دموکراسی برخی نویسنده گان این دوره نوشتند دموکراسی در نظام مشروطه این نیست که مردم مستقیماً در امور دخالت کنند این تلقی ناشی از تصورات غلطیه در باره مشروطه است برخی نویسندگان چرایی می نوشتند که این تعریف «تفسیر موهومی» از مشروطه و به عبارت

بهرتر، علمی است. ما اطلاعی نداریم که آیا نویسنده این مطالبها آره لاکسی دو تو کویل آشنایی داشت با خیر اما این را می دانیم که تقسیم بندی او از نظام حکومت عوام الناس و دموکراسی را به خوبی تشریح کرده است. دو تو کویل بین حکومت عوام الناس و دموکراسی تفاوت و تمایز قائل است. همین تقسیم بندی و تمایز قائل شدن بین دو نوع حکومت در دوره بین اولتیماتوم روسیه و برافکندن مشروطه تا وقوع جنگ اول جهانی هم دیده می شود. اینک برای نخستین بار گفته می شد باید از «جزای اتوپیه های نور و دراز» مثل حق رأی نسوان به سوی واقعیت موجود روی آورد. حفظ وطن و امنیت حقوق و شوخخ اولویت نخست هر دولتی است که به مصالح ایران می اندیشد نه بحث و چون و چرایی بیهوده در مورد حق رأی زنان. اما نکته مهم این است که این سخنان از زبان کسانی گفته می شد که تا همین دیروز رقیب و رمنهم به محافظه کاری می کردند زیرا از حق رأی زنان حمایت نمی کردند و مثلاً علیه پوشش سنتی زنان سخن می رزیدند نمی آوردند. اینان باز هم خطای را بر تقویت نهادهای مشروطه را بر اساسی که قابل اجرا در ایران باشد سر لوجه کار قرار دهنده به ضرورت است. قرار مرد زورمند روی آوردند تا قدرت خود را تحمیل نمایند و به قول آنان «سختنهاد منور» برقرار سازد و مردم را به «زور» متجدد کند. همین گروه بعد از این که حزب دموکرات دچار شکست شده افراطی ترین جناح را با عنوان ضدشکلی به وجود آوردند. مرادشان ممانعت از فعالیت حزب دموکرات تا بازگشت سران اصلی آن از اروپا و عسلی بود در این دوره باز هم روزه محافظه کاری به منافع آنها می جهت خارج ساختن حریف از صحنه سیاسی کشور به کار رفت. بلندگوی این جریان در دوره یاد شده روزنامه ستاره ایران بود به مدیریت حسین صبا مشهور به کمال السلطنه در ست در پیجوجه جنگ جهانی اول که بخش عمده خاک کشور به دستفالی بیگانگان اعم از روس و عثمانی و انگلیس بر آمده بود. باز هم جادالات بی حاصل ادوژ گذشته شدت یافت و ترجیحاً روزنامه ستاره ایران حمله به فرجال محافظه کاری بود. این رجال دیوانسالاران قبیله ی شناخته می شدند که بر اساس رشوه خواری و ژورنه پستی به این و آن رجل قدرتمند در سلسله مراتب اداری کشور چایی برای خود باز کرده بودند. این بار هم محافظه کاران به کسی اطلاق می شد که سیاستی عقلایی در برابر تحولات بین المللی در پیش می گرفتند. موازنه نبر و ما را مورد لزومی قرار می دادند و در این اندیشه بودند که در آن شرایط چگونه می توان مصالح کشور را پس داشت یکی از این افراد عبدالحمید خان متین السلطنه بود که باور داشت برای حفظ تمامیت لرضی ایران باید با دانشگران گفتگو کرد و در ازای اعطای برخی امتیازات آنان رایه خروج از کشور کشد. حوق کرد وقتی به اعیان و اشراف هم حمله می شد منظور بیشتر رجایی مثل قوام السلطنه و بیونرش و توفی الدوله بودند که نوک نیز حملات البته متوجه این شخص اخیرالذکر بود. به دید این گروه «حسب چنین خورده اعیان و رجال و اشراف نادرست عهد مشروطیت به تمدنی است از محافظه کاری و مسوودن امور به دست جوانان نمادی است از تجدیدگرایی اینان در مقابل کسانی که محافظه کار خوانده می شدند خود را اصلاح طلب می نامیدند اما نکته این است که معاری برای تعریف محافظه کار و اصلاح طلب ارائه نمی دادند یکی از اینان احمد متین الدوله مشهور به متین دفتری بود. به واقع اصلاح طلبی در این مقطع تاریخی هیچ مایه ازاد خارجی نداشت زیرا اصلاح و رفتار اینان بیشتر عملیات برافزاری بود تا اصلاحات امور در مجرای طبیعتی خود اصلاحات بهاری به هیاهو نداشتند اما اینان بخشی از واقیعات و ابا غوغا سازی بر زبان می رانند تا حقیقت بزرگتری را منکوب نگاه دارند نقش خود ایشان در آرایش تنش ها و بحران های عده بندی که سر نوشت کشور را به حال و روز گذر اقتضای های دوره جنگ اول جهانی سوق داده بود.

«حسرت لاته محافظه کاری» عنوانی بود که بر پیر و ان اتخاذ راه حلی عقلایی در مقابل تحولات داخلی و خارجی کشور داده می شد. جالب این جلست که نهاد اصلاح طلبی از دیدگاه این دسته افراد درست فردی بود که با معیارهای محافظه کاری کاملاً مطابقت داشت و پیوندهای استواری با نهاد برجسته محافظه کاری در ایران یعنی ایوالقاسم خان ناصر الملک نایب السلطنه احمد شاه قاجار داشت. این

فرد هم محمدعلی خان علاه السلطنه بود که دختر ناصر الملک را به عسری فرزند خود حسین علاه برگزید که بعدها مناسب مختلفی از وزارت دربار تا نخست وزیری محمدرضا پهلوی را عهده دار گردید. به واقع اگر صرف گفتن تبار اشرافی دبلیلی بر محافظه کار بودن افراد تلقی می شده پس ناصر الملک مستوفی الممالک و حتی سلیمان میرزا اسکندری لیدر دموکراتها هم محافظه کار به شمار می آمدند زیرا به طور مشخص شخص اسکندری شامزگمای بود از ایل قاجار. نقطه مقابل این گروه طیف وسیعی را در بر می گرفت که متکلمان برای بهار تنها یکی از برجسته ترین آن ها بود و لحظه ای از وطن و کم این گروه در امان نماند. بهار علیه تندروی و افراد این عده که نام تجدد و اصلاحات صورت می گرفت همیشه موضع گیری می کرد. او در روزنامه خود نویسهار، پارها و بارها مواضع این گروه را نقد کرد و محور نقادی های خود را هم حفظ مصالح ایران و تمسبب ترقی کشور عنوان کرد.

نکته ای که بارها و بارها در تاریخ معاصر ایران تکرار شده است قابل تامل است. به این موضوع است که محافظه کاران با اصلاحات سر ناسازگاری دارند. لولاهمان طور که بالاتر توضیح دادیم محافظه کار با تعریف آریوایی آن در ایران وجود نداشت زیرا سلسله مراتب طبقات اجتماعی وجود نداشت. وقتی طبقه اجتماعی وجود نداشت به اندیشه بدیهی است که سخن گفتن از حزب حرفداران هم بی معنی است. ثانیاً در ایران افراط کاری همیشه زیر پوشش های عوام فریبانه صورت گرفته و مابعت اصلی آن منکوب ماندن است. حتم واقعیت این است که گروه های افراطی همیشه در تحلیل تهاپی خود بسته به پاناخته آب به آسیاب محافل محافظه کار بین السلی ریخته اند. ناآنانیاد محافظه کاری بر اصلاحات تعریجی است. بنابر این محافظه کاران را مخالف اصلاحات قلمداد کردن سخنی است بی پایه و رها محور تشکیل احزاب سیاسی در غرب حفظ منافع و مصالح ملی کشور است. پس معیار قضاوت در باب احزاب این است که کدامیک از آن ها با مصالح بلندمدت کشور منطبق هستند. نه این که کلیک شعارهای بهتری می دهند. طرح شعار ملی نفسه اعمی ندرده مهم این است که در مقام عمل آیا شعارهای فوق به نفع مصالح بلندمدت کشور و استقلال و تمامیت لرضی آن است یا خیر. خلاصه آن که بهم بندی دقیق مبانی فلسفی احزاب لیبرال و محافظه کار امری است دشوار. گمانی که در دوره کنونی مشاهده می شود. در خلاف عرف و عادت و به شکلی کاملاً بی سابقه حزب کارگزارانکستان یا نومحافظه کاران امریکا و حتی روه حداقل در مقابل مسائل جهانی پیدا کرده اند. سخن آخر این که تقسیم بندی جناح های سیاسی در ایران هرگز مطابق با واقعیت نبوده است. گمانی که حزب واقعی سیاسی هم هرگز وجود نداشته است. اطلاق روزه های مثل همین محافظه کار به رقیب بیشتر ناسازی سیاسی تاقی می گردیده است. حال آن که نفس محافظه کاری و باور داشتن به پنهانای مشخص برای آن اتهام نیست و محافظه کاران واقعی به مواضع خود البته خضر هم می فرورزند همه چیز از تقلید بی وجه از سازمان سیاسی و تحولات گوناگون غرب آغاز شد و وضعیتی شکل گرفت که از حیث تفکر و قدیمه ملی ازای خارجی نداشت و از متخ امور علمی بود. به همین دلیل است که معمولاً کسانی که اصلاح طلب خوانده شده اند در انقلاب مولد بیشتر به چندین های محافظه کاری نزدیک بودند و بالعکس کسانی که محافظه کار خوانده شده اند از اصلاحات تعریجی واقعی حمایت بیشتری نمودند. نمونه این احزاب حزب اعتدالی دوره مشروطه و نمونه اشخاص هم افرادی مثل ملکه شمرای بهار هستند. همان طور که برک گفته بود فقدان قوه فهم یعنی نطفین قوه تمیز برای تشخیص مابعت جریان های سیاسی و اشخاص آی مدخل در هر سیاست سطحی نگاشتن امور، ره حل میانه رزن و تمایل برای نیل سریع به مقصود آفت اصلاحات است. به همین علت از درون هیاهوهای عصر مشروطه مردی به نام رضاخان ظهور کرد و بر اینکه قدرت نشاند شد. بد و باز هم به این شکل بود که حکومت خودکامی شکل گرفت که بر اساس موازن بین مشروطه کاملاً ارتجاعی بود. پایه های آن حکومت را کسانی تشکیل می دادند که با غوغا سازی حریف را از حتی سخن گفتن منع می شدند و لورا به اتهام محافظه کاری از صحنه بیرون می رانند.

